

## خطبه حضرت امام حسین (ع) در شب عاشورا در جمع اصحاب

حضرت سید الشهداء(ع) روز تاسوعا نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع کردند و حضرت علی بن الحسین زین العابدین(ع) می‌فرماید: من نزدیک رفتم تا ببینم به آنها چه می‌گویند و من در آن وقت مریض بودم. پس شنیدم که پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:

"ثنا و ستایش خداوند را به جا می‌آورم به بهترین ستایش و او را در دو حال مسرت و خوشی و گرفتاری حمد می‌کنم.

بار پروردگارا! من حقاً حمد و سپاس تو را به جای می‌آورم که ما را به نبوت، بزرگواری و مکرّم داشتنی و قرآن را به ما تعلیم کردی و در دین، ما را فقیه و دانا نمودی.

اما بعد، من حقاً اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم و نه اهل بیته نیکوکارتر و با صلّه و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزائی پاداش دهد.

آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذمّامی ندارم.

اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیریید و متفرّق شوید".

برادران و فرزندان و پسران برادر و پسران عبدالله بن جعفر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن القین و جماعتی دیگر از اصحاب برخاستند و هریک با زبانی اعتدارآمیز گفتند که: ما بعد از تو باقی نباشیم و خداوند ما را پس از تو زنده نگذارد. ابدأً ابدأً چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه آرزو داشتیم چندین جان داشتیم و همه را در راه تو فدا می‌کردیم.

دعای حضرت در صبح عاشورا

از حضرت سیدالساّجدين(ع) و زین العابدین(ع) روایت است که:

"و چون صبحگاهان لشکر به نزد حسین(ع) آمدند، دست‌های خود را بلند کرده و عرضه داشت:

بار پروردگارا! در تمام غصّه‌ها و اندوه‌ها، تو محل اتکاء و اعتماد من هستی و در هر گرفتاری و شدت، تو محل امید من هستی و در هر حادثه‌ای که بر من فرود آید و هر نازله‌ای که بر من وارد شود، تو محل اطمینان و استعداد من هستی.

چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می‌شد و حيله و چاره برای رفع آن کوتاه می‌آمد و دوست، انسان را تنها می‌گذاشت و دشمن زبان به شماتت می‌گشود؛ من بارِ آن حوادث و هموم را به سوی تو

آوردم و شکوه آن را به تو نمودم؛ به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم؛ پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی و امر مرا کفایت کردی.

بنابراین ای خدای من! تو ولی تمام نعمت‌ها هستی و صاحب هر نیکوئی و منتهای تمام رغبت‌ها.

خطبه حضرت در صبح عاشورا و اتمام حجت بر کوفیان

و آنگاه حضرت مرکب خود را طلبیده و سوار شدند و با صدای بلند به طوری که همگی می‌شنیدند چنین خطبه‌ای ایراد کردند:

"ای مردم! گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا آنچه حق شماست بر من از اندرز و موعظه، شما را بدان پند دهم؛ و عذر خود را در حرکت از مکه به سوی شما برای شما بیان کنم.

پس اگر از در انصاف در آئید و عذر مرا بپذیرید که البته نیکبخت باشید و دیگر راه مقاتله و جنگ با من بر روی شما بسته می‌گردد.

و اگر عذر مرا نپذیرید و حجت مرا کافی ندانید، پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را روی هم گرد آورده، تا اینکه کار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند و سپس بدون هیچ مهلتی به من بپردازید و کار خود را یکسره کنید.

بدانید که صاحب اختیار و ولی من خداست که قرآن کریم را فرستاد و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد".

پس حمد خدای را به جا آورد و ثنای او بگفت و درود بر پیغمبر فرستاد و هیچ خطیبی دیده نشد نه قبل از او و نه بعد از او که چنین با بلاغت در گفتار خود مطالب را ادا کند.

و پس از آن فرمود: "اول نَسَب مرا در نظر آورید و ببینید من کیستم؟ و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید، ببینید آیا کشتن من برای شما سزاوار است؟ و آیا دریدن حرمت من بر شما جائز است؟

مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصی پیغمبر و پسر عموی او که اول مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟

مگر حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟

آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که درباره من و برادرم فرمود:

"این دو نفر دو سید و آقای جوانان بهشتند؟"

پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می‌گویم و سوگند به خدا از وقتی که دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمنِ مبعوض شمرده است، سخن دروغی را بر زبان نیاورده‌ام (از کشتن من صرف نظر کنید).

و اگر گفتار مرا باور ندارید و این کلام را تکذیب می‌کنید، اینک در میان شما کسی هست که شما را خبر دهد. از جابر بن عبدالله أنصاری و أبوسعید خُدَری و سَهْل بن سَعْد ساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مالک سؤال کنید. آنان به شما خبر می‌دهند که رسول خدا درباره من و برادرم چنین فرموده است. آیا این معنی، مانع و حاجز از ریختن خون من نمی‌شود؟"

شمر گفت: "آن کسی که بفهمد تو چه می‌گوئی، خدا را بر یک جانب عبادت کرده است." حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: "سوگند به خدا که من می‌بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب (از شک و شبهه) عبادت می‌کنی! خداوند بر دل تو مهر زده است. (و دیگر یارای فهم و ادراک ندارد)" حضرت سید الشّهداء فرمود: "اگر در این امر شک دارید، آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟"

سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست.

وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته‌ام که به طلب قصاص گرد آمده‌اید؟ یا مالی را از شما تملک نموده‌ام، یا جراحتی و زخمی زده‌ام که برای تلافی آمده‌اید؟

هیچیک از آنان سخنی نگفت!

حضرت ندا در داد: "ای شَبَث بن رَبِعی! و ای حَجَّار بن أُبَجر! و ای قَیس بن أَشَعَث! و ای یزید بن حارِث! آیا شما به من در نامه ننوشتید که: میوه‌های درختان رسیده است و اطراف زمین سرسبز گردیده است! اگر به سوی ما بیائی، به سوی لشکری آماده معاونت و کمک در تحت فرمان خود خواهی آمد؟" قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی! ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن؛ آنان برای تو نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی.

حضرت سید الشّهداء<sup>(ع)</sup> در این حال فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذلیلان دست ذلت به شما ندهم و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم."

و پس از آن فرمود: "ای بندگان خدا! من پناه می‌برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد."

### خطبه حضرت در روز عاشورا در مذمت اهل کوفه، تبریّ جستن از مذلت و نفرین بر کوفیان

ابن طاووس خطبه غرّاء زیر را از حضرت سیدالشّهداء<sup>(ع)</sup> در روز عاشورا روایت کرده است. بدین مضمون که: "چون اصحاب عُمَر بن سعد بر مرکب‌های خود سوار شده و آماده جنگ با حضرت سید الشّهداء<sup>(ع)</sup> شدند، حضرت، بُرَیر بن خُصَیر را برای موعظه لشکر فرستاد.

بُریر هر چه آنان را پند و اندرز داد گوش ندادند و هر چه آنها را متذکر و متنبّه نمود از آن سودی نبردند. در این حال خود حضرت امام حسین<sup>(ع)</sup> بر ناقه خود - و بعضی گفته‌اند بر اسب خود - سوار شد و آنها را دعوت به سکوت نمود و چون ساکت شدند، حمد خدا را به جای آورد و ثنا بر او فرستاد و به آنچه موجب عظمت مقام حضرت حق بود او را بستود و درود بر محمّد و فرشتگان و انبیاء و رسولان الهی فرستاد و در خطبه و گفتار بحد اتم و اکمل در رسانیدن مطلب اهتمام کرد.

و سپس فرمود: ای جماعت! زیان و هلاکت بر شما باد و فقر و نکبت و اندوه نیز از آن شما باد؛ که ما را با شور و وکله به فریادرسی خود خواندید و ما چون با شتاب برای فریادرسی و دادخواهی شما آمدیم، همان شمشیری را که متعلق به ما بوده و در دست شما نهاده بودیم برهنه نموده و بر سر ما کشیدید و همان آتشی را که برای دشمنان خود و دشمنان شما جرقه آن را افروخته بودیم بر ما افروختید و برای سرکوبی دوستان خود، با دشمنان خود همدست و هماهنگ شدید.

با اینکه آن دشمنان، عدلی را در میان شما رواج نداده و دادی را نگستردند و نه امید خیری برای خود در آنها دارید.

بنابراین، بلیه‌ها و رسوائی‌ها دامنگیرتان باد! چرا در آن وقتی که شمشیرها در غلاف بود و نفوس آرام و رأی‌ها هنوز در قتال مستحکم نگردیده بود؛ ما را رها نمودید بلکه مانند سیل ملخ به سوی فتنه گسیل شدید و مانند پروانه در فتنه به هم ریختید.

پس هلاکت و نابودی باد بر شما ای بنده‌های امت‌ها! و ای افراد کنار زده شده و دور شده از حزب‌ها و جمعیت‌ها و ای پس‌زندگان کتاب خدا و ای تحریف‌کنندگان کلمات پروردگار و ای طائفه گناه آفرین و ای آب و دم دهان شیطان و ای خاموش‌کنندگان سنت‌های الهیه!

آیا شما این جماعت را یار و یآوری می‌نمائید و ما را مخذول و تنها و منکوب می‌گذارید؟!!

آری! سوگند به خدا که این مکر و حيله در شما بی‌سابقه و تاریخچه نیست و بر این مکر، اصول و ریشه‌های شما پیوسته و آمیخته شده است و شاخه‌های شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته است! پس شما پلیدترین ثمره این درختید، که در کام صاحبش که ناظر آنست چون خار و استخوان گلوگیر می‌گردید و در کام شخص غاصب و متعدی لقمه گوارا می‌باشید.

آگاه باشید که این مرد بی پدر زنازاده و پسر زنازاده (عُبیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است: یا با شمشیر جنگ کردن و شربت شهادت نوشیدن و یا تن به ذلت و خواری دادن؛ وهیهات مِنَّا الذَّله، چقدر ذلت از ما دور است!

خداوند بر ما زبونی و ذلت را نمی‌پسندد و رسول خدا و مؤمنین نمی‌پسندند و دامن‌های پاک و پاکیزه‌ای که ما را در خود پرورش داده‌اند و سرهای پر حمیت و نفس‌های استواری که ابداً زیر بار ظلم و تعدی نمی‌روند، بر ما نمی‌پسندند که اطاعت فرومایگان و زشت سیرتان را بر قتلگاه کریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم.

آگاه باشید که من با همین جماعت اندکی که با من هستند، با وجود کمی تعداد و نبودن مُعین و یاور آماده جنگ هستیم.

و در این حال حضرت خطبه خود را به ابیات فَرُوهُ بِنِ مُسَيِّكِ مُرَادِي اِتِّصَالَ دَادِه و به چند بیت از آن بدین منوال تمثّل نمود:

۱- اگر ما غلبه کنیم و پیروزمندانۀ دشمن را به هزیمت دهیم، این کار تازه ما نیست؛ از قدیم الایام دأب و دیدن ما چنین بوده است و اگر مغلوب گردیم، پس هیچ‌گاه مغلوب شده نیستیم (به علّت آنکه نیت ما و اراده ما بر صلاح و تقوی بوده و این معنی شکست‌پذیر نیست).

۲- رعادت و طبیعت ما ترس از مرگ نیست (و بدین جهت نیز به جنگ نیامده‌ایم که جان خود را دوست نداریم) بلکه چون نمی‌خواهیم دشمن ناپاک بر ما سیطره جوید، برای این منظور آماده نبرد شده‌ایم؛ چون محال است که تا ما زنده‌ایم او بتواند.

۳- اگر مرگ سینه خود را از روی یک دسته از مردم بردارد، بدون شک روی یک دسته دیگر از مردم می‌خوابد؛ و ابدأ انسان را از مرگ گریزی و گزیری نیست.

۴- همین مرگ، اشراف و بزرگان قوم ما را نابود کرد؛ همچنانکه اقوام و طوائف پیشین را نابود کرد.

۵- اگر پادشاهان و مقتدران عالم در این جهان جاودانه زیست می‌نمودند، ما هم می‌توانستیم مخلص بمانیم و اگر بزرگان می‌ماندند ما نیز باقی بودیم؛ ولی بقاء و خلودی نیست.

۶- پس به شماتت‌کنندگان ما بگویید: هان بیدار شوید و به‌هوش آیید! که به‌زودی آنان نیز مانند ما به مرگ و نیستی می‌رسند!

و پس از این تمثّل، حضرت به خطبه خود بدین طریق ادامه دادند که:

و سوگند به خدا که پس از واقعه شهادت من، بدانچه دل بسته‌اید نمی‌رسید! و درنگ نمی‌کنید در این جهان مگر به قدر سواری یک اسب؛ که ناگاه روزگار، همچون سنگ آسیا به دور شما بگردد و چون محور آسیا در شما گیر کند و شما را به قلق و تشویش و اضطراب اندازد!

این عهده‌ی است که پدر من با من، از جدّ من نموده است. حال رأی خود و همدستان خود را روی هم گرد آورید! و مجتمعاً فکر کنید و تصمیم بگیرید که امر شما بر شما پوشیده نماند! و به کردار خود پشیمان نشده و دچار غم و اندوه و حسرت نگردید!

آنگاه پس از این تفکر بدون شتاب‌زدگی، بر من حمله‌ور شده و بدون هیچ مهلتی کار مرا تمام کنید!

من توکل بر خداوند نمودم، که پروردگار من و پروردگار شماست. هیچ جنبه‌ای در روی زمین نجنبد مگر آنکه تقدیراتش به دست قدرت اوست؛ و حقّاً پروردگار من در راه راست و طریق صواب است.

بار پروردگار! قطرات باران آسمان را بر این قوم فرو بند! و قحط و گرسنگی را بر آنان، چون قحط زمان یوسف مقدر فرما! و جوان ثقفی را بر آنان بگمار تا آنان را از کاسه تلخ زهر آگین بچشانند! چون آنان ما را تکذیب کرده و به دروغ نسبت دادند، و ما را مخدول و منکوب نمودند!

تو هستی پروردگار ما! توکل بر تو نموده‌ایم! و به سوی تو انابه و بازگشت داریم! و به سوی تو است تمام بازگشت‌ها.

اشعار رجزیه حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا و ذکر فضائل خود در کتاب «کشف‌الغمه» از کتاب «الفتوح» وارد است که چون لشکریان ابن زیاد آن حضرت را در پره گرفتند و از آب منع کردند و از اصحاب آن حضرت همه را کشتند، تیری به سوی طفل صغیر آن حضرت آمد و او را بکشت.

حضرت او را به خون‌هایش آلوده کرد، و با شمشیر حفیره‌ای حفر و او را در آن مدفون ساخت، و سپس در مقابل لشکر ایستاده و حمله می‌آورد، و این رَجَز را می‌خواند:

۱- این جماعت خیانت کردند و کافر شدند و از زمان پیشین، از ثواب خداوند که پروردگار جنّ و انس است اعراض کرده و روی گردانیده‌اند.

۲- این گروه، علی‌بن‌ابی‌طالب را کشتند و پسر او حسن را نیز که از ناحیه پدر و مادر، بزرگوار و کریم بود کشتند.

۳- از روی حقد و کینه‌ای که در دل داشتند، گفته‌اند: جمع شوید تا همگی اینک بر حسین یورش بریم.

۴- ای قوم به فریاد رسید! داد از دست مردم رذل و پستی که جماعت‌ها را برای جنگ با اهل حَرَمین (مکه و مدینه) برانگیخته‌اند.

۵- و سپس همه به راه افتادند و به خاطر خشنودی دو نفر مُلحد و زندیق (یزید و عبیدالله‌بن‌زیاد) برای استیصال و به هلاکت رسانیدن من، یکدیگر را سفارش می‌کردند.

۶- در ریختن خون من، به جهت رضای خاطر عبیدالله‌بن‌زیاد که زاده دو نفر کافر است، از خداوند نترسیدند.

۷- و ابن‌سعد، از روی قهر و غلبه، با لشکری انبوه چون دانه‌های باران شدید، بر من ریخت و مرا هدف تیرباران خود نمود.

۸- این کینه‌توزی و سلطه‌جویی آنان، نه از جهت جرم و جنایتی است که از من سرزده است؛ بلکه تنها به جهت افتخار من به نور و ضیاء دو ستاره فروزانست: یکی از آنها علی‌بن‌ابی‌طالب که بهترین افراد روی زمین بعد از پیغمبر است، و دیگری رسول خدا که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر قرشی است.

۹- انتخاب‌شده و پسندیده خدا از میان همه مردمان، پدر من است، و پس از آن مادرم؛ پس من فرزند دو پسندیده‌ترین و برگزیده‌ترین مردم هستم!

۱۰- من نقره‌ای هستم که از طلا به دست آمده است، و بنابراین من نقره بوده و فرزند دو طلا می‌باشم.

۱۱- در میان تمامی مخلوقات، کیست که جدی مانند جدّ من داشته باشد؟ و یا مربّی و معلّمی مانند پدر من علی؟ پس من فرزند دو ماه تابناکم.

۱۲- فاطمه زهرا مادر من است. و پدر من کوبنده و شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حنین.

۱۳- و از برای پدر من در واقعه احد داستانی است که به واسطه پراکنده کردن لشکر اشرار و کفار، موجبات شفای غصه و اندوه دل اهل ایمان را فراهم ساخت.

۱۴- و موقعیت و داستان دیگر او در غزوه احزاب و واقعه فتح مکه است که در آن شائدی که مرگ بر مسلمانان و اهل دو قبله می‌بارید؛ با قدم راستین او در جنگ، مرگ و شکست در هم پیچید و ظفر برای مسلمین شد.

۱۵- این کارها را پدرم در راه خدا و فی سبیل الله انجام می‌داد؛ و حالا ببینید این امت بدسرشت و بدکردار، با دو عترت پاک چه کردند!

۱۶- یکی عترت پیامبر نیکوی نیکوکردار محمد مصطفی، و دیگر عترت علی بن ابی طالب که در هنگام جنگ میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد؛ پیوسته چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.

عبدالله بن عمار بن یغوث می‌گوید: من هیچ مغلوبی که مورد تهاجم افراد بسیاری قرار گرفته باشد و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او کشته شده باشند ندیده‌ام، که قلبش محکم‌تر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علی. در این حال که به لشکر دشمن حمله می‌نمود تمام رجال و سپاهیان از مقابلش می‌گریختند و یک نفر باقی نمی‌ماند.

عمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد: «این فرزند آنزاع بطنین (علی بن ابی طالب) است! این فرزند کشنده عرب است! او را در پره گیرید، و از هر جانب به او حمله‌ور شوید!»

### سخنان حضرت با لشکریان در لحظات آخر

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند و بین او و بین خيام حرمش جدایی انداختند. حضرت سیدالشهداء (ع) فریاد زدند:

«ای شیعیان و پیروان آل ابی سفیان! اگر برای شما دینی نیست، و رویه شما اینست که از معاد نیز نمی‌ترسید، پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانکه می‌پندارید، از طائفه عرب هستید، به حسَب‌های خود برگردید (و از اعمال ناجوانمردانه احتراز کنید)».

شمر، حضرت را صدا زد که: «چه می‌گویی ای پسر فاطمه؟!»

حضرت فرمود: «من با شما در جنگ هستم! بر زن‌ها مؤاخذه‌ای نیست و تا وقتی که زنده‌ام، این لشکریان یاغی و متعدی خود را از دست‌برد به حرم من بازدارید!»

فرمود: «حرم مرا رها کنید و سراغ من به‌شخصه بیایید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است.»

شمر گفت: «این درخواست را می‌پذیریم!» و آن جماعت همگی به طرف خود حضرت روی آوردند و جنگ شدت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.

و برای بار دوم از برای وداع به خیمه آمد و با اهل حرم وداع نمود و سپس به مرکز مبارزه بازگشت و بسیار می‌گفت:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

«هیچ حرکت و تحوّلی نیست؛ و هیچ قوّه و قدرتی نیست مگر به خداوند عزّ اسمه».

و ابوالحُتوف جُغفی، تیری به پیشانی مبارکش زد. آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره‌اش جاری شد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَه! اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا! وَأَقْتُلْهُمْ بَدَدًا! وَلَا تَذَرْ عَلَيَّ  
الْأَرْضَ مِنْهُمْ أَحَدًا! وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

«بار پروردگارا! بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی! بار پروردگارا! یکایک آنان را بشمار! و آنان را متفرّقاً و متشتتاً هلاک گردان! و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار! و ابداً آنها را نیامرزا!»

و با صوت بلند فریاد زد:

يَا أُمَّهُ السَّوْءِ! بِسْمَا خَلْفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عِثْرَتِهِ!

أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِي فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهُونُ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ! وَأَيُّمُ اللَّهُ لَارْجُو أَنْ  
يَكْرِمنِي اللَّهُ بِالشَّهَادَةِ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ!

«ای امّت بدسرشت و بدکردار! با محمّد در عترتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‌دانید!»

حصین گفت: ای پسر فاطمه! به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: بَأس و شدّت را در میان شما می‌افکند، تا آنکه خون‌های خود را می‌ریزید و سپس چون موج‌های دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت!

مناجات حضرت با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام شهادت در این حال، از کثرت زخم‌ها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارآمد؛ که مردی سنگ بر پیشانی‌اش زد و خون بر صورتش جاری شد و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه‌شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:



بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: إِلَهِي! إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا  
لَيْسَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ!

«به نام خدا و به خود خدا و بر ملت و آیین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خدای من! تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!»

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد و خون مانند ناودان فُورَان می‌کرد.

حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت و چون پُر شد به آسمان پاشید و گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است. و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم.

و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‌داشت، که در این حال مالک بن بَسْر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد. و بُرُئِس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روی قَلْنَسُوَه که کلاه عادی بود عمامه بست. و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست که زُرعه بن شَرِیک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت و سِنَانِ بِنِ اَنَس با نیزه در تَرْقُوَه‌اش زد و پس از آن بر سینه آن حضرت زد و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد و صالح بن وَهَب در پهلویش تیری وارد کرد.

هِلال بن نافع می‌گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم، هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام پیکرش به خون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد. به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز می‌داشت!

و در آن حالت‌های سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‌کرد:

صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ!

«شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه‌آوردندگان!»  
از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت است که اسب آن حضرت با صدای بلند شیبه می‌کشید و پیشانی خود را به خون حضرت آلوده می‌نمود و می‌بویید و می‌گفت:

الظَّلِيمَةُ! الظَّلِيمَةُ! مِنْ أُمَّه قَتَلَتْ ابْنَ بَنَاتِ نَبِيِّهَا.

«فریاد رس! فریاد رس! از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.» و متوجّه خیام حَرَم شد.

امّ کلثوم ندا در داد:

وَأَمْحَمَّادَاهُ، وَأَبْنَاهُ، وَأَعْلِيَاهُ، وَجَعْفَرَاهُ، وَحَمْرَتَاهُ!

این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.

زینب ندا در داد:

وَأَخَاهُ، وَأَسِيدَاهُ، وَأَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ.

«ای کاش آسمان بر زمین می چسبید و ای کاش کوه‌ها خرد می شد و بیابان‌ها را پر می کرد.»

و به نزد برادرش آمد و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند و برادرش حسین در حال جان دادن است.

فَصَاحَتْ: أَيُّ عَمْرٍ! أَيْ يَقْتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟

«فریاد برداشت: ای عمر بن سعد! ای اباعبدالله را می کشند و تو به او نگاه می کنی؟»

عمر صورت خود را برگردانید و اشک‌هایش بر روی ریشش جاری بود.

زینب فریاد برداشت: وَيَحْكُمُ! أَمَّا فَيْكُمْ مُسْلِمٌ؟!!

«ای وای بر شما! ای در بین شما یک نفر مسلمان نیست؟!»

هیچ کس جواب او را نداد. عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید!

شمر مبادرت کرد و با پایش به آن حضرت زد و روی سینه‌اش نشست و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت

زد و محاسن مقدّسش را گرفت و سر مقدّسش را جدا کرد.